

حرم امام زاده با ممتولاست

■ علی اکبر قاسمی گل افشانی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران و سرگروه زبان و ادبیات فارسی سوادکوه (مازندران)

کرده بودند و این بی توجهی، حاضران در مسجد و مراسم تشییع جنازه را به شدت متأثر کرد.» (اطلاعات، ۱۳۵۰: ۱۴ تیر نقل در نصری، ۱۳۷۵: ۸۵)

و:

روشن روان دکتر خسرو فرشیدورد در ۸ دی ماه ۱۳۸۸ در سرای سالمندان در گوشه تنهایی خود رخت به سرای باقی کشید و هفت هشت روز بعد خبر درگذشت ایشان از طریق وب‌نوشت دکتر محمدرضا ترکی منتشر شد.

و

«در روز تشییع جنازه (دکتر انزایی نژاد در مشهد) وقتی به خواجهر بیع رفتیم، باز هم تعداد حاضران کمتر شد. مراسم خاک‌سپاری در غربت غم‌افزایی برگزار شد. من آنجا برای نخستین بار با این پرسش مواجه شدم: مگر برای یک معلم چه می‌ماند جز دانشجویان و آثارش؟ و اینکه چطور آن آدم‌هایی که هر جا سخن از استاد می‌رفت، با افتخار اعلام می‌کردند که «بله! ماها شاگرد دکتر انزایی نژاد بوده‌ایم» و چنین و چنان، اکنون حتی زحمت حضور در تشییع جنازه را هم به خودشان نداده‌اند. یعنی پس از سی سال استادی دانشگاه و معلمی، شایسته است که مشارکین در تشییع جنازه «استاد»، به تعداد دانشجویان یک کلاس هم نباشند؟» (زرقانی، ۱۳۹۴)

خودم شاهد بودم که در مراسم ترحم زنده‌یاد دکتر خلیل خطیب‌رهر در مسجد جامع شهرک غرب تهران (بهمن ۱۳۹۳) تعداد استادان شرکت‌کننده از ده پانزده نفر هم تجاوز نمی‌کرد. راستی چرا ما این قدر بی‌وفا هستیم؟

بیاییم به زندگی نامه بزرگان فرهنگ و ادب ایران زمین عنایت و توجه بیشتری داشته باشیم؛ مقداری از اوقات شبانه‌روز خودمان را به خواندن این زندگی‌نامه‌ها اختصاص بدهیم؛ درس‌ها و پندهای فراوانی در این

■ نمی‌دانم شما چقدر به استادان و بزرگان زبان و فرهنگ و ادب ایران زمین عشق می‌ورزید و به آن‌ها وفادارید. آیا در کلاس‌هایتان در موقعیت‌های مناسب برای دانشجویان و دانش‌آموزان از آن بزرگان صحبت می‌کنید؟ مگر می‌شود یک نیم‌سال یا یک سال تحصیلی به دانش‌آموزان و دانشجویان، زبان و ادبیات فارسی تدریس کرد و از بزرگان فرهنگ و ادب ایران، نظیر زنده‌یادان استاد بدیع‌الزمان فروزانفر، استاد دکتر محمد معین، دکتر پرویز ناتل خانلری، دکتر ذبیح‌الله صفا، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب و دکتر حسین رزمجو یادی نکرد؟ همه ما معلمان زبان و ادبیات فارسی از خرمن دانش و اندیشه و فرهنگ آن نازنینان روزی خورده‌ایم. پس ناسیاسی است حالا که در میان ما نیستند، از آن‌ها یادی نکنیم.

آیا در تاریخ ۱۳ تیر به یاد ۱۳۵۰ شمسی می‌افتیم که زنده‌یاد استاد معین به رحمت خدا رفت؟ آیا هر سال که ۱۷ شهریور فرا می‌رسد به یاد ۱۷ شهریور ۱۳۲۱ شمسی می‌افتیم که حضرت استاد معین از رساله دکتری خود در دانشگاه تهران دفاع کرد و به‌عنوان نخستین دکتر زبان و ادبیات فارسی معرفی شد؟ آیا ۲۴ شهریور که فرا می‌رسد، چشم‌هایمان به یاد زنده‌یاد دکتر عبدالحسین زرین‌کوب بارانی می‌شود؟ فکر می‌کنید چند نفر در تاریخ اول شهریور، که روز درگذشت زنده‌یاد دکتر پرویز ناتل خانلری است، یک جمله به یاد ایشان در وب‌نوشت‌ها و وبگاه‌ها یا به‌صورت پیامک می‌نویسند؟ دل به درد می‌آید و جگر آتش می‌گیرد وقتی می‌خوانیم و می‌شنویم که؟

«در مراسم تشییع جنازه (استاد معین)، از میان دوستان و همکاران بی‌شمار دانشگاهی و شاگردان استاد عالی‌قدر دکتر محمد معین، فقط عده معدودی که از انگشتان یک دست تجاوز نمی‌کردند، شرکت

بد نیست اگر دانش آموز یا دانشجوی ما بداند که زنده‌یاد دکتر محمدامین ریاحی، شاهنامه‌پژوه و فردوسی‌شناس بزرگ معاصر و صاحب کتاب سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، در ۲۵ اردیبهشت (۱۳۸۸) یعنی درست در روز بزرگداشت فردوسی به رحمت خدا رفته



زندگی نامه‌ها نهفته است. یافته‌های خود را از این زندگی نامه‌ها در کلاس‌های درس بجا و به‌موقع برای شاگردان بگوییم. این یادکردها، حق‌شناسی و وفاداری ما را نسبت به گذشتگان می‌رساند.

بد نیست اگر دانش‌آموز یا دانشجوی ما بداند که زنده‌یاد دکتر محمدامین ریاحی، شاهنامه‌پژوه و فردوسی‌شناس بزرگ معاصر و صاحب کتاب سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، در ۲۵ اردیبهشت (۱۳۸۸) یعنی، درست در روز بزرگداشت فردوسی به رحمت خدا رفته یا زنده‌یاد دکتر سیدحسن سادات ناصری در ۷ بهمن ۱۳۶۸ در کابل به رحمت خدا رفته و همکارش جناب دکتر مظاهر مصفا در رثای او سروده است:

آنچه در کابل شغاد مرگ با جان تو کرد
بالله ار دیدی دو چشم تهمتن بگریستی
(مصفا، ۱۳۸۷: ۷۴)

و یا از آخرین حرف‌های زنده‌یاد دکتر ذبیح‌الله صفا بداند که «مملکت ما مملکتی است که با فرهنگ عمیقش شایستگی این را دارد که هیچ‌گاه، به هیچ‌وجه، به هیچ طریق، از یاد ساکنان خودش و از یاد فرزندان خودش غافل نماند و فرزندان آن هم موظفانند که چنین مادری را بپرستند، چنین مادری را احترام کنند و چنین مادری را در حقیقت بر روی چشم بگذارند.» (بخارا، ۱۳۸۰: ۲۹۹-۳۰۰)

بیاییم در فضاهای مجازی هم فعالیت کنیم و وب‌نوشتی با محتویات فرهنگی و ادبی راه‌اندازی کنیم و از فرهنگ و ادب برای مخاطبان بنویسیم؛ در صفحه‌های مجازی، نظیر تلگرام و غیره هم سهمی برای فرهنگ و ادب قائل شویم. این بزرگان بر گردن ما حق دارند و وظیفه ماست که از آن‌ها یاد کنیم.

در دهه اول اسفند سال ۱۳۹۰ از طرف دانشگاه ملی اسلامی دهلی برای سخنرانی در کنفرانس بین‌المللی «ظلمی نیشابوری» به کشور هند دعوت شدم. کنفرانس سه روزه بود و از هند استادان صاحب‌نامی چون پروفسور شریف حسین قاسمی، پروفسور محمد اقبال و پروفسور قمر غفار حضور داشتند. مدیریت یکی از جلسات (صبح تا ظهر) کنفرانس با من بود. آن روز هفتم اسفندماه مصادف با پنجاه و ششمین

منابع

۱. «از آخرین حرف‌های زنده‌یاد دکتر ذبیح‌الله صفا». (۱۳۸۰). در بخارا، ش ۲۱ و ۲۲. آذر و اسفند ۱۳۸۰.
۲. حافظ، شمس‌الدین محمد؛ دیوان. به کوشش خلیل خطیب رهبر. صفی‌علی‌شاه، تهران: ۱۳۸۱.
۳. زررقانی، سیدمهدی؛ «مرگ چنین خواجه. تارنمای شخصی». آخرین بازنگری ۱ شهریور ۱۳۹۴. <<http://www.mzarghani.blogfa.com/post-30.aspx>>
۴. مصفا، مظاهر؛ گزینۀ اشعار. مرورید. تهران: ۱۳۸۷.
۵. نصری، عبدالله؛ کارنامه دکتر معین. مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران: ۱۳۷۵.

سالگرد خاموشی زنده‌یاد علی‌اکبر دهخدا بود. در پایان جلسه، اندکی درباره خدمات علی‌اکبر دهخدا به فرهنگ و ادب ایران سخن گفتم و در ادامه، حکایت روزهای آخر عمر ایشان را بیان کردم که استاد معین در کنار بستر او حضور داشتند. استاد معین دیدند که صدای ضعیفی از دهخدا شنیده می‌شود: که می‌پرس ... که می‌پرس. ماجرا را فهمیدند، دیوان حافظ را گشودند و غزل زیر را از آغاز تا به فرجام برای دهخدا خواندند. انگار این غزل، سفرنامه عمر دهخدا بود:

درد عشقی کشیده‌ام که می‌پرس
زهر هجری کشیده‌ام که می‌پرس
گشته‌ام در جهان و آخر کار
دلبری بر گزیده‌ام که می‌پرس
آنچنان در هوای خاک درس
می‌رود آب دیده‌ام که می‌پرس ...
(حافظ، ۱۳۸۱: ۳۶۵)

وقتی این حکایت را برای حضاران تعریف کردم، سالن همایش خیلی متأثر شده بودند.

در پایان درود می‌فرستم به روح پاک همه معلمان و استادانی که در راه تعالی فرهنگ ایران گام برداشته‌اند و همچنین آرزوی سلامتی و نیک‌فرجامی دارم برای شما عزیزان که کمر همت در راه خدمت به فرهنگ ایران بسته‌اید. همیشه این سخن روان‌شاد استاد مجتبی مینوی را در خاطر داشته باشید که «اگر به اندازه بال پشه‌ای به تمدن و فرهنگ ایران خدمت کرده باشم، زندگانی من بیهوده نبوده است».